

مشکات

تمثیل به نمک

در روایات اهل بیت علیهم السلام

مهدی گندم کار

فهرست مطالب

مقدمه

۱

نتیجۀ نشانیدن دوستی اهل بیت علیهم السلام در دل

۳

نتیجۀ تهمت زدن به برادر مؤمن

۵

شدت ناراحتی مؤمن از شرایط آخرالزمان

۷

ناراحتی حضرت علی علی‌السلام از دست مردم

۱۴

آثار خندیدن زنگ (و بیجا)

۱۶

آثار بدی و حسادت در حق برادر مؤمن

۱۷

غریب شدن شیعه در دوران غیبت امام زمان علی‌السلام

۱۸

جوان بودن طواری حضرت قائم علی‌السلام

۲۰

آثار صدقه دادن در روز و شب

۲۱

ناچینی بودن تعداد طواری حضرت علی علی‌السلام در ماجرای سقیفه

۲۳

جایی که دعای کم هم کافیت

۲۶

خوش اخلاقی، محو کننده گناهان

۲۸

هر چه می‌خواهی از من بخواه

۳۰

چینی که شیطان را ذوب می‌کند

۳۲

فضیلت شهر قم

۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

«نمک» یکی از عجیب‌ترین نعمت‌های خداوند است که ویژگی‌های خاصش آن را جالب توجه کرده است. نمک علاوه بر اینکه برای سلامتی بدن لازم است، ذائقه‌ی انسانها را نیز شدیداً به خود وابسته کرده است. حتماً برای شما هم اتفاق افتاده که غذایی را درست کنید و وقتی اولین لقمه از آن را می‌خورید، متوجه شوید که به آن نمک اضافه نکرده اید! اگرچه مقدار نمکی که باید به غذا می‌زدید، آنقدر کم است که گاهی باید با قاشق چای خوری پیمانه شود، اما غذایی که همان یک ذره نمک را نداشته باشد، اصلاً لذت خوردن ندارد!

در کشور ما و بسیاری از کشورهای جهان، نمک به مقدار زیادی در دسترس است و قیمت بسیار کمی نسبت به دیگر خوردنی‌ها دارد. اما ارزش آن پیش همه کس معلوم است.

از دیگر خواص مهم نمک این است که به خوبی در آب حل می‌شود. کافی است در ظرفی که نمک دارد، آب بریزید. پس از مدت کوتاهی نمک در ظرف کم و کمتر می‌شود تا آنکه کلاً محو می‌شود.

این ویژگی‌های نمک باعث شده که در ادبیات تمامی زبان‌ها و ملل دنیا، ضرب‌المثل‌ها، اشعار و حکایت‌های مختلفی با موضوع نمک ساخته و پرداخته شود و از نماد نمک استفاده گردد. نمک همچنین نماد برکت و روزی سفره و نماد درمان و پاکسازی است. حتی دوستی و دشمنی و روابط انسانی و اجتماعی را گاهی با هم‌نمک بودن و نمک‌شناسی بیان می‌کنند.

و اما، از قدیم گفته‌اند «از هر چه بگذریم، سخن دوست خوش‌تر است». آری! از تمام گفت و گوهای اقوام و ملل که بگذریم، بد نیست بدانیم که تمثیل به نمک، در لسان مبارک اهل بیت علیهم‌السلام نیز در جاهای مختلفی به کار رفته است. البته احادیث بسیار فراوانی در مورد قدر و ارزش نمک و ثواب و آثار خوردن آن در شروع یا پایان غذا خوردن و ... در کتاب‌های روایی آمده است؛ آن قدر که می‌توان کتاب‌های اختصاصی در مورد آن نوشت و آورد. ولی در مجموعه‌ای که پیش رو دارید، تنها احادیثی مد نظر بوده که **در آنها، حضرات معصومین علیهم‌السلام، برای بیان یک ویژگی و یا حساسیت خاص، از مثال زدن به نمک استفاده فرموده‌اند.**

علت انتخاب و تمرکز بر این موضوع، با توجه به مقدمه‌ای که در ابتدا ذکر شد، این بوده که بدانیم چه مسائلی مهم ولی مورد غفلتی بوده است، که اهل بیت علیهم‌السلام، «اهمیت و حساسیت» آن را با تمثیل به نمک به ما گوشزد فرموده و تذکر داده‌اند.

در جستجوی این احادیث از نرم افزار جامع الاحادیث مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی استفاده شده و سعی شده احادیث از کتب قدیمی تر و پایه انتخاب شود و از تکرار احادیث در کتب متأخر صرف نظر شود؛ ضمن اینکه سیر تاریخی به ترتیب زمان کتابت حدیث، از قدیم به متاخر حفظ شده است. همچنین بعضاً معرفی کوتاهی از کتب و نگارندگان آنها که از علما و خادمان آستان اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند آورده شده است؛ به این قصد که هم با آنها و تلاش‌ها و زحماتشان در راه حفظ فرمایشات و دفاع از حریم اهل بیت عصمت و طهارت آشنا شویم و هم ضمن قدرشناسی، از ایشان الگو بگیریم.

امیدواریم این گلچین از احادیث، هم از جنبه‌ی بهره‌مندی از معارف و هدایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام، و هم از نظر آشنایی با ادبیات تذکری^۱ و حساسیت‌های مد نظر ایشان، برای نگارنده و خوانندگان محترم مفید و مؤثر باشد و مورد رضایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد و خود آن حضرت، «نمک» عنایت و دلنشینی خود را به این کتاب بیفزاید؛ ان شاء الله. ضمن اینکه احادیث متعددی از این گلچین، ارتباط مستقیم با بحث مهدویت و دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام دارد که امید است مورد توجه خاص خواننده گرامی قرار گیرد.

گردآورنده از خوانندگان محترم خواهشمند است با ارسال نظرات و پیشنهادهای خود به آدرس mgandomka@yahoo.com، ما را در بهبود و تکمیل این اثر یاری فرمایند.

^۱ منظور از این عبارت، فرمایشاتی از معصومین علیهم‌السلام است که در آنها با آرایه‌های ادبی مانند تمثیل، حساسیت امری را متذکر شده‌اند.

نتیجه نشانیدن دوستی اهل بیت علیهم السلام در دل

محو شدن ایمان در قلب، مثل حل شدن نمک در آب

شاید بتوان گفت مهم‌ترین داشته‌ انسان در مقابل خدای متعال، «ایمان» است. ایمان، هم شرط عبودیت و عمل صالح است و هم نتیجه آن. البته مدعیان ایمان بسیارند، ولی این ادعا، فقط به زبان پذیرفتنی نیست! بلکه ایمان باید در قلب انسان قرار گرفته و تثبیت آن، خواسته واقعی انسان باشد. قرآن کریم درباره عده‌ای که ادعای ایمان می‌کردند می‌فرماید:

«بادیه‌نشینان (خدمت پیامبر آمدند و) گفتند ما ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در قلب‌هایتان وارد نشده است»^۱.

پس با این حساب، محکم شدن ایمان در قلب، موضوعی بسیار مهم است، و از طرف دیگر، باید مراقب بود که ایمان، از قلب زوده نشود. در این خصوص، به حدیث شریفی از امام علی علیه السلام، در کتاب «سلیم بن قیس» اشاره می‌شود که شما را به مطالعه آن دعوت می‌نماییم. این کتاب از اولین مکتوبات تاریخ تشیع است که «سلیم بن قیس هلالی» (متوفی ۷۶ ه.ق) آن را در دو جلد نگاشته است. و اما، حدیث مورد بحث:

(کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۱۳۰)

«أبان از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت : شنیدم حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

برای من از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ده خصلت است که (اگر) در برابر هر کدام از آنها، آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند (را به من دهند)، مرا خوشحال نمی‌سازد! به حضرت عرض شد: یا علی! آنها را برای ما بازگو کن. پس فرمود:

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: ای علی! تو (برای من) برادری، و تو دوست همدمی، و تو وصی من هستی، و تو وزیر هستی، و تو جانشین من در خاندان و مال من هستی در هر جایی که غائب باشم، و جایگاه تو نزد من، مانند جایگاه من نزد پروردگارم است، و تو جانشینم

^۱ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات، ۱۴)

در میان امتم هستی . دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است، و تو پس از من ،
امیر مؤمنان و آقای مسلمانان هستی.

سپس علی (علیه السلام) به اصحابش رو کرد و فرمود: ای گروه یاران! به خدا سوگند در هیچ کاری
قدم نگذاشتم، مگر به آنچه رسول خدا در آن با من عهد بسته بود. پس خوشا به حال کسی که
دوستی ما اهل البیت، در قلبش جا گرفته است، تا آنجا که (با دوستی ما) ایمان در قلبش محکم تر
است از کوه احد در مکانش! و هر کس که دوستی ما را در قلبش نشانده باشد، *ایمان در دلش
محو می شود، آن گونه که نمک در آب حل می گردد.* به خدا سوگند [و باز هم به خدا سوگند!] در
میان جهانیان ذکری دوست داشتنی تر از یاد من نزد رسول خدا (یاد) نشده است و کسی نمازی بر
دو قبله مانند نماز من نخوانده است، در حالیکه هنوز کودک بودم و به بلوغ نرسیده بودم، و فاطمه
پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) همسر من است؛ فاطمه ای که در زمان خویش، چون
مریم دختر عمران در زمان خودش است. و سوّمین مطلب را به شما بگویم که حسن و حسین
(علیهما السلام)، دو سبط این امت هستند که جایگاهشان نزد محمد (صلی الله علیه و اله و سلم)،
مانند دو چشم نسبت به سر است. و اما جایگاه من مانند دو دست برای بدن است و جایگاه فاطمه
(علیها السلام)، مانند قلب در بدن است. مثل ما همانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار
شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد، غرق شد»^۱.

^۱ (کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۸۳۰) أَبَانَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَتْ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَشْرُ خِصَالٍ مَا يَسُرُّنِي بِإِحْدَاهُنَّ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ مَا غَرَبَتْ فَقِيلَ لَهُ بَيْنَهَا لَنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْأَخُ وَ أَنْتَ الْخَلِيلُ وَ أَنْتَ الْوَصِيُّ وَ أَنْتَ الْوَزِيرُ وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ فِي كُلِّ غَيْبَةٍ أُغْيِبُهَا وَ مَنْزِلَتِكَ مِنِّي كَمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي أُمَّتِي وَ لِيكَ وَ لِي وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الصَّخَابَةِ وَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمْتُ عَلَيَّ أَمْرٌ إِلَّا مَا عَهَدَ إِلَيَّ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَطُوبَى لِمَنْ رَسَخَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي قَلْبِهِ لِيَكُونَ الْإِيمَانُ أَثْبَتَ فِي قَلْبِهِ مِنْ جَبَلٍ أَحَدٍ فِي مَكَانِهِ وَ مَنْ لَمْ تَصِرْ مَوَدَّتْنَا فِي قَلْبِهِ انْمَاثَ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ كَانَمِيَاثِ الْمِلْحِ فِي الْمَاءِ وَ اللَّهُ [ثُمَّ وَ اللَّهُ] مَا ذَكَرَ فِي الْعَالَمِينَ ذَكَرٌ أَحَبُّ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنِّي وَ لَا صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ كَصَلَاتِي صَلَّيْتُ صَبِيًّا وَ لَمْ أَرْهَقْ حُلْمًا وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله تَخْتِي هِيَ فِي زَمَانِهَا كَمَرِيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فِي زَمَانِهَا وَ أَقُولُ لَكُمْ الثَّلَاثَةُ إِنَّ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةَ وَ هُمَا مِنْ مُحَمَّدٍ كَمَكَانِ الْعَيْنَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ وَ أَمَا أَنَا فَكَمَكَانِ الْيَدَيْنِ مِنَ الْبَدَنِ وَ أَمَا فَاطِمَةُ فَكَمَكَانِ الْقَلْبِ [مِنْ الْجَسَدِ مَثَلْنَا مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ].

نتیجه تهمت زدن به برادر مؤمن

محو شدن ایمان در قلب، مثل حل شدن نمک در آب

هر انسانی، با هر کیش و آیینی که باشد، حقوقی از دیگران بر گردن اوست. مانند حق خدای متعال بر انسان (به عنوان عظیم‌ترین حقوق)، حق پیامبر و امام (علیهم‌السلام)، حق پدر و مادر، ... و حتی حقوق حیوانات و گیاهان و آب و خاک و ... (محیط زیست).

یکی از مهم‌ترین حقوق بر یک مؤمن، حق برادر مؤمن اوست. طبق روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) رعایت نکردن این حق، ممکن است به از دست رفتن ایمان فرد مؤمن منجر شود. بنابراین، ضرورت دارد که ما با حقوق برادران مؤمن بر گردن یکدیگر آشنا باشیم و در اجرای آنها بکوشیم.

روایتی که در بالا گفته شد را، «محمد بن یعقوب کلینی» (متوفی ۳۲۹ ه.ق) در کتاب خود به نام «کافی» آورده است. این کتاب، یکی از چهار کتاب اصلی تشیع (کتب اربعه^۱) است و در هشت جلد نوشته شده است. با هم این روایت را مطالعه می‌کنیم.

(کافی، ج ۲، ص ۱۷۰)

«علی ابن ابراهیم از روایانش از امام صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان این است که او سیر نباشد و برادرش گرسنه، و او سیراب نباشد و برادرش تشنه، و او پوشیده نباشد و برادرش برهنه. پس چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش.

و فرمود: آنچه برای خود دوست می‌داری، برای برادر مسلمان هم دوست بدار. اگر نیازمند شدی از او یاری بخواه، و اگر او از تو چیزی خواست، به او عطا کن. در امور خیر، از او دلگیر مشو، و او هم از تو ملول نگردد. تو پشتیبان او باش زیرا او هم پشتیبان تو است. چون غایب شود، در نبودش حافظ و امین او باش و چون حاضر شود، به دیدن او برو. و او را تجلیل و اکرام نما، زیرا او از تو و تو از او هستی. اگر تو را نکوهش کرد، از او جدا مشو تا کینه از دلش بزدایی. اگر خیری به او رسید، خدا را شکر کن، و اگر گرفتاری برایش پیش آمد، کمکش کن. و اگر فریض دادند او را یاری کن.

^۱ اصول اربعه یا کتب اربعه نام چهار مجموعه کتاب حدیثی است که از پراهمیت‌ترین کتاب‌های حدیثی نزد شیعه محسوب می‌شود. این کتابها عبارتند از: الکافی، نوشته ثقه الاسلام کلینی، من لایحضره الفقیه، نوشته شیخ صدوق و دو کتاب تهذیب و استبصار، نوشته شیخ طوسی

و هر گاه مردی به برادرش «اف» (وای بر تو) بگوید، رشته دوستی بین آنها قطع می‌شود، و چون به او بگوید: تو دشمن منی!، یکی از آن دو کافر می‌شود، و چون برادرش را متهم کند، ایمان در قلبش محو می‌شود، مثل نمک که در آب حل می‌شود»^۱.

^۱ (الکافی، ج ۲، ص ۱۷۰) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ غَمَرِ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَشْبَعَ وَيَجُوعَ أَخُوهُ وَلَا يَرُوى وَيَعْطَشُ أَخُوهُ وَلَا يَكْتَسِي وَيَغْرَى أَخُوهُ فَمَا أَكْبَرُ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَقَالَ أَحِبَّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَإِذَا احْتَجَّتْ فَسَلِّهُ وَإِنْ سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ لَا تَمَلَّهُ خَيْرًا وَلَا يَمَلَّهُ لَكَ^۱ كُنْ لَهُ ظَهْرًا فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ إِذَا غَابَ فَاحْفَظْهُ فِي غَيْبَتِهِ وَإِذَا شَهِدَ فَرْزُهُ وَأَجَلُهُ وَأَكْرَمُهُ فَإِنَّهُ مِنْكَ وَأَنْتَ مِنْهُ فَإِنْ كَانَ عَلَيْكَ غَائِبًا فَلَا تُفَارِقْهُ حَتَّى تَسْأَلَ سُمِّيْحَتَهُ^۱ وَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَإِنْ ابْتَلَى فَاعْضُدْهُ وَإِنْ تَمَحَّلَ لَهُ فَأَعِنَهُ^۱ وَإِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ أَفْ أَنْقَطَعَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْوَلَايَةِ وَإِذَا قَالَ أَنْتَ عَدُوِّي كَفَرْنَا أَحَدُهُمَا فَإِذَا اتَّهَمَهُ انْمَأَتْ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ^۱ كَمَا يَنْمَأُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.

شدت ناراحتی مؤمن از شرایط آخرالزمان

ذوب شدن قلب مؤمن در سینه‌اش، مثل ذوب شدن نمک در آب

همه ما، جسته و گریخته، مطالبی را در مورد آخرالزمان و شرایط سخت آن شنیده‌ایم. خداوند متعال در آیه ۱۸ سوره محمد (صلی الله علیه و اله) می‌فرماید:

«پس آیا (منافقان و کافران) انتظار نمی‌کشند مگر ساعت (لحظه خاص) را تا اینکه ناگهان ایشان را فرا برسد؟! پس به تحقیق، شرایط آن فرا رسید!»^۱

در این آیه هشدار بزرگ داده شده است و جا دارد همه ما در آن دقت کنیم و مراقب باشیم تا مشمول خطاب این آیه قرار نگیریم.

کلمه «ساعت» را به موارد مختلفی مانند روز قیامت، زمان ظهور امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) و آخرالزمان تعبیر و تفسیر کرده‌اند. اما، از آنجا که هیچکدام از این موارد، زمانش معلوم و قطعی نیست، عقل به ما حکم می‌کند که باید هر کسی و در هر زمانی (بخصوص، خود ما!)، هشدارهای این موضوع را جدی بگیرد و خود را از خطرات مصون بدارد و تلاش کند دیگران را هم تا جایی که می‌تواند نجات دهد. در عین حال، گرفتاری‌های آخرالزمان، آن قدر بزرگ هستند، که مؤمنان را به سختی زیادی می‌افکند و دل‌هایشان را به درد می‌آورد (از گرفتاری‌های آخرالزمان به خدای متعال پناه می‌بریم)؛ به طوریکه انگار، قلب‌هایشان در سینه‌هایشان ذوب می‌شود.

در اینجا مناسب است که روایتی را از کتاب «تفسیر قمی»، نوشته «علی ابن ابراهیم قمی» (متوفی در قرن سوم هجری) بیاوریم. نویسنده این تفسیر، این روایت را در جلد دوم و در ذیل آیه ۱۸ سوره محمد (صلی الله علیه و اله) آورده است. قبل از اینکه روایت را بخوانیم، به دو نکته اشاره می‌شود:

نکته اول اینکه با خواندن این روایت که در زمان حضور ائمه و یا اوایل غیبت صغری (حدود ۱۲۰۰ سال پیش) مکتوب شده است، از مشاهده جزئیات آن در عصر امروز متعجب می‌شویم!! انگار که شخصی، امروز دارد اوضاع جامعه و جهان را تشریح می‌کند!

^۱ ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾ (محمد/۱۸)

و نکته دیگر آنکه برخی از مطالب این روایت که از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مورد تقبیح قرار گرفته‌اند (در حالیکه ممکن است امروزه مجاز شمرده شود)، اشاره به افراط و عبور از مرزهای مشروع دارد. البته، این هم از گرفتاری‌های زمانه ماست که افراط و تفریط، عادی شده و مرزهای مجاز و غیرمجاز، کمرنگ و مبتنی بر سلايق شده است.

با این تذکر و تنبّه، به مطالعه روایت می‌پردازیم :

(تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۳)

«علی ابن ابراهیم قمی، از راویان خود از عبدالله ابن عباس (پسرعموی پیامبر اکرم) نقل می‌کند که گفت :

با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آخرین حج یعنی حجه الوداع شرکت داشتیم، که رسول خدا حلقه درب کعبه را گرفت و سپس رو به ما کرد و فرمود:

آیا می‌خواهید شما را از نشانه‌های ساعت (لحظه خاص) با خبر کنم ؟ و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود. پس سلمان گفت : بلی ای رسول خدا!

حضرت فرمودند : از نشانه‌های ساعت، ضایع کردن نماز و پیروی از شهوت‌ها و گرایش به هوس‌ها و بزرگ‌داشت مال دنیا و فر وختن دین به دنیا است. در آن زمان ، **قلب مومن در سینه اش ذوب می‌شود، همانگونه که نمک در آب حل می‌شود.** به خاطر آنچه مؤمن، از زشتی‌ها و منکرات می‌بندد در حالی که نمی‌تواند آنها را تغییر دهد.

سلمان پرسید : آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند : بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن وقت ، حاکمان ستمکار ند، و وزرا فاسقند، و گماردگان به خدمت ظالمند ، و ماموران به امانت، خیانت‌کارند.

سلمان پرسید : آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند : بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان منکر معروف می‌شود و معروف منکر . انسان خائن امین شمرده می‌شود و انسان امین خائن. دروغ گو تصدیق می‌شود و راستگو تکذیب.

سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند: بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان زنان حکمران می‌شوند و با دختران مشاوره می‌شود. کودکان بر منبرها می‌نشینند و دروغ‌گویی زرنگی محسوب می‌شود، و زکات غرامت و ضرر شمرده می‌شود و فیء (حق خدا و رسول) غنیمت محسوب می‌شود. فرزندان به پدر و مادرشان جفا و ستم می‌کنند، ولی به دوستانشان نیکی و مهربانی! و ستاره دنباله دار طلوع می‌کند.

سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند: بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان زن با همسرش در تجارت همراهی می‌کند و باران در فصل گرما می‌بارد. انسان کریم، خشمناک و غضبناک است و انسان فقیر، حقیر شمرده می‌شود. در آن زمان است که بازارها به هم نزدیک می‌شوند، (ولی) یکی می‌گوید: من چیزی نفروختم! و دیگری می‌گوید: من سودی نبردم! (همه مردم از کار و کسب خود در گله و شک ایت هستند). و تو نمی‌بینی کسی را مگر آن که خدا را مذمت می‌کند.

سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند: بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان گروهی سر کار می‌آیند که اگر زیردستانشان صحبت کنند، آنها را می‌کشند، و اگر سکوت کنند، استفاده از اموال و دارایی شان را جایز می‌دانند و حرمت آنها را پایمال می‌کنند و خون‌های آنها را می‌ریزند و قلب‌های آنها را پر از ترس می‌کنند، طوری که همیشه تو آنها را در حال ترس و لرز و رعب و وحشت می‌بینی.

سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند: بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می‌آورند و چیز دیگری را از طرف مغرب، که به وسیله آن، امت مرا رنگ می‌کنند (فریب می‌دهند)! پس وای بر ضعیفان امت من از دست این ستمگران، و وای بر ایشان (ستمگران) از خدا. به کوچکان رحم نمی‌آورند، و بزرگان را احترام نمی‌کنند. و از خطاکار (که خطای کوچک یا شخصی مرتکب شده) عفو و اغماض نمی‌کنند. خبرهای آنان فساد است. پیکر آنان پیکر انسان است، ولی دل‌های آنها دل‌های شیاطین است.

سلمان پرسید : آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند : بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان، مردان به مردان می‌پردازند و زنان به زنان (در روابط نامشروع)، و بر پسران غیرت می‌ورزند، همان گونه که بر دختران در خانه. مردان شبیه زنان می‌شوند و زنان شبیه مردان. و زنان بر زین‌ها سوار می‌شوند،

سلمان پرسید : آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند : بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان مساجد تزیین می‌شود ، همانگونه که عبادت گاه یهود و نصاری تزیین می‌شود. و قرآن‌ها آرایش داده می‌شوند و مناره‌ها را بلندتر می‌سازند. صف‌های نماز شلوغ می‌شود ولی با قلبهایی دارای کینه و غضب، و زبان‌هایی دورو.

سلمان پرسید : آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند : بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان مردان خود را با طلا زینت می‌کنند و ابریشم و دیباج می‌پوشند و از پوست جانوران (در اصل روایت: ببر) برای خود زیرانداز (یا جامه) بسازند.

سلمان پرسید : آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند : بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان ربا آشکار می‌شود و مردم با عینه^۱ و رشوه معامله‌هایشان را انجام می‌دهند. دین، رها شده و دنی عزیز می‌شود.

سلمان پرسید : آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند : بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان طلاق زیاد می‌شود. پس هیچ حدی برای خدا اجرا نمی‌شود و البته ضرری به خدا نمی‌رسد.

سلمان پرسید : آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند : بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

^۱ عینه : نوعی معامله صوری که برای فرار از ربا انجام می‌شود.

ای سلمان! در آن زمان آوازه خوانان زن و وسایل موسیقی آشکار می‌شوند و افراد شرور امت من از آنها پیروی می‌کنند.

سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند: بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان ثروتمندان به خاطر تفریح حج بجا می‌آورند، و افراد متوسط برای تجارت، و فقراء برای ریاء و شهرت. در آن زمان، گروه‌هایی قرآن را برای غیر خدا یاد می‌گیرند و قرآن را برای آهنگ استفاده می‌کنند، و عده‌ای برای غیر خدا علم دین می‌آموزند. و فرزندان نامشروع زیاد می‌شوند و قرآن را با حالت غنا می‌خوانند و در به دست آوردن دنیا، با هم رقابت می‌کنند.

سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند: بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! اینها موقعی اتفاق خواهد افتاد که حرام‌ها عادی شود، و گناه‌ها رائج می‌شود، و بدان بر خوبان مسلط می‌شوند، دروغ آشکار و رائج می‌شود و لجاجت و خودسری و احتیاج آشکار می‌شود (همه محتاج و لجباز می‌شوند)، انسان‌ها به لباسشان مباهات می‌کنند. در غیر موقع باران، بارندگی صورت می‌گیرد (و موجب آسیب می‌شود). وسائل موسیقی نیکو شمرده می‌شود. امر به معروف و نهی از منکر را بد می‌شمارند، تا حدی که مومن در آن زمان از کنیز ذلیل‌تر می‌شود. قاریان (و مادحان) و عابدان آنها سرزنش و ملامت را بین مردم آشکار می‌کنند. آنها همان کسانی هستند که در ملکوت آسمان‌ها، پلیدها و نجس‌ها نامیده می‌شوند.

سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند: بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان ثروتمند از چیزی جز فقر باکی ندارد (لذا بخشش نمی‌کند)، به طوری که اگر فقیری در بین دو جمعه کمکی بخواهد، هیچ کس نیست که چیزی در دست او قرار دهد.

سلمان پرسید: آیا واقعاً چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد یا رسول الله؟! حضرت فرمودند: بله! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این چنین خواهد شد.

ای سلمان! در آن زمان «رُؤْيِيَّةٌ» صحبت می‌کند. سلمان پرسید: ای رسول خدا (پدر و مادرم به فدای شما باد) رؤییه چیست؟! حضرت فرمودند: کسی که در مورد امور مردم تکلم می‌کند؛ در حالی که این شأن و جایگاه او نیست! پس زیاد زندگی نمی‌کنند تا اینکه زمین سست می‌شود (به

طوریکه) هر قومی گمان می کند که زمین ناحیه خودش سست شده است. پس باقی می ماند تا مدتی که خدا بخواهد. سپس در همان حالت می ماند تا اینکه زمین پاره های جگرش (آنچه در درون دارد) را به آنها نشان می دهد (و فرمود) یعنی طلا و نقره! و سپس حضرت با دستشان به ستون های مسجد الحرام اشاره کردند و فرمودند مانند اینها.

و فرمودند: اما در آن روز، نه طلا به درد می خورد و نه نقره، و این است معنای فرمایش خدای تعالی که می فرماید: ﴿فقد جاء اشراطها﴾ (به درستی که نشانه های ساعت (لحظه خاص) آشکار شده است)»^۱.

^۱ (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۳) فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُسْلِمٍ الْحَشَابِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِيحٍ الْمَكِّيِّ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رِيَّاحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ حَجَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِجَّةَ الْوُدَاعِ فَأَخَذَ بِحَلْقَتِهِ بَابَ الْكَعْبَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَكَانَ أَذْنَى النَّاسِ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سُلَيْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَوَاتِ وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ، وَالْمِيلَ إِلَى الْأَهْوَاءِ وَتَعْظِيمَ أَصْحَابِ الْمَالِ، وَبَيْعَ الدِّينِ بِالدُّنْيَا، فَعِنْدَهَا يَذُوبُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِي حَوْفِهِ - كَمَا يَذَابُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُنْكَرِ - فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَغْيِرَهُ، قَالَ سُلَيْمَانُ وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سُلَيْمَانُ! إِنَّ عِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَمْرَاءَ جَوْرَةٍ وَوُزَرَءَ فَسَقَةٍ، وَغُرَفَاءَ ظَلَمَةٍ، وَأَمْنَاءَ حَوْنَةٍ، فَقَالَ سُلَيْمَانُ وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سُلَيْمَانُ! إِنَّ عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا وَالْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا - وَيُؤْتَمَنُ الْخَائِنُ وَيَخُونُ الْأَمِينُ - وَيَصْدَقُ الْكَاذِبُ وَيَكْذِبُ الصَّادِقُ، قَالَ سُلَيْمَانُ وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ.

یا سُلیمان! فَعِنْدَهَا تَكُونُ إِمَارَةُ النِّسَاءِ وَمُشَاوَرَةُ الْإِمَاءِ - وَقُعُودُ الصَّبِيَّانِ عَلَى الْمَنَابِرِ وَ يَكُونُ الْكُذِبُ طَرْفًا - وَ الرِّكَاءُ مَعْرَمًا وَ الْفِيءُ مَغْنَمًا - وَ يَجْفُو الرَّجُلُ وَ الْوَيْدِيَّةُ وَ يَبْرُ صَدِيقَهُ، وَ يَطْلُعُ الْكُوكِبُ الْمُدْنِبُ، قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سُلَيْمَانُ وَ عِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةُ رُؤُوسَهَا فِي التَّجَارَةِ وَ يَكُونُ الْمَطْرُ قَيْظًا وَ يَغِيظُ الْكِرَامُ غَيْظًا - وَ يَحْتَقِرُ الرَّجُلُ الْمُعْسِرُ فَعِنْدَهَا تَقَارِبُ الْأَسْوَاقُ إِذْ قَالَ هَذَا لَمْ أَيْعُ شَيْئًا - وَ قَالَ هَذَا لَمْ أُرْبِحُ شَيْئًا فَلَا تَرَى إِلَّا ذَمًّا لِلَّهِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ.

یا سُلیمان! فَعِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَقْوَامٌ يَنْتَقِلُونَ قَتْلَهُمْ - وَ إِنَّ سَكَنُوا اسْتَبَاحُوا حَقَّهُمْ - لَيْسَتْ أَيْرُونَ أَنْفُسَهُمْ بِفِيهِمْ وَ لَيْسَتْ أَيْرُونَ دِمَاءَهُمْ وَ لَيْسَتْ أَيْرُونَ قُلُوبَهُمْ دَعْلًا وَ رُغْبًا، فَلَا تَرَاهُمْ إِلَّا وَجِلِينَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ مَرْهُوبِينَ، قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، يَا سُلَيْمَانُ! إِنَّ عِنْدَهَا يَأْتِي بِشَيْءٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ شَيْءٍ مِنَ الْمَغْرِبِ يَلُؤُنْ أُمَّتِي، فَالْوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يَلُؤْ مِنْهُمْ مِنَ اللَّهِ، لَأَ يَرْحَمُونَ صَغِيرًا وَ لَا يُوَقِّرُونَ كَبِيرًا - وَ لَا يَتَجَاوَزُونَ مِنْ مِيسَةٍ - جُنَّتْهُمْ جُنَّةُ الْأَدَمِيِّينَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سُلَيْمَانُ! وَ عِنْدَهَا يَكْتَفِي الرَّجُلُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ - وَ يَغَارُ عَلَى الْعِلْمَانِ كَمَا يَغَارُ عَلَى الْجَارِيَةِ فِي بَيْتِ أَهْلِهَا - وَ تُشْبِهُ الرَّجُلُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ - وَ لَتُرَكَّبَنَّ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحَ - فَعَلَيْهِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَعْنَةُ اللَّهِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سُلَيْمَانُ! إِنَّ عِنْدَهَا تَزْخَرُفُ الْمَسَاجِدُ - كَمَا تَزْخَرُفُ الْبَيْعُ وَ الْكِنَائِسُ وَ تُحَلَّى الْمَضَاحِفُ، وَ تُطَوَّلُ الْمَنَارَاتُ وَ تَكْثُرُ الصُّفُوفُ بِقُلُوبٍ مُتَبَاعِضَةٍ - وَ أَلْسِنٍ مُخْتَلِفَةٍ.

قال سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَ عِنْدَهَا تُحَلَّى ذُكُورُ أُمَّتِي بِالذَّهَبِ - وَ يَلْبَسُونَ الْحَرِيرَ وَ الدِّيْبَاجَ وَ يَتَّخِذُونَ جُلُودَ الثَّمُورِ صِفَافًا قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سُلَيْمَانُ. وَ عِنْدَهَا يَظْهَرُ الرَّبُّا وَ يَتَعَامَلُونَ بِالْعَيْنَةِ وَ الرَّشَى - وَ يَوْضِعُ الدِّينَ وَ تَرْفَعُ الدُّنْيَا، قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سُلَيْمَانُ! وَ عِنْدَهَا يَكْثُرُ الطَّلَاقُ، فَلَا يَقَامُ لِلَّهِ حَدٌّ - وَ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا - قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سُلَيْمَانُ! وَ عِنْدَهَا تُحْجُّ أُنْيَاءُ أُمَّتِي لِلنُّزْهِةِ - وَ تُحْجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتَّجَارَةِ - وَ تُحْجُّ فُقَرَاؤُهُمْ لِلرِّبَايَةِ وَ السُّمْعَةِ - فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ - وَ يَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ، وَ يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ - وَ تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزُّنَا، وَ يَتَغَنُّونَ بِالْقُرْآنِ، وَ يَتَهَفَّتُونَ بِالدُّنْيَا - قَالَ سُلَيْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ.

يا سَلْمَانَ ذَاكَ إِذَا انْتَهَكَتِ الْمَحَارِمَ، وَ اِكْتَسَبْتَ الْمَائِمَةَ، وَ تَسَلَطَ الْأَشْرَارُ عَلَى الْأَخْبَارِ، وَ يَفْشُو الْكُذِبُ وَ تَطْهَرُ اللَّجَاجَةُ، وَ تَعْشُو الْفَاقَةُ وَ يَتَبَاهُونَ فِي اللَّبَاسِ وَ يَمْطَرُونَ فِي غَيْرِ أَوَانِ الْمَطَرِ، وَ يَسْتَحْسِنُونَ الْكُوبَةَ وَ الْمَعَارِفَ- وَ يَنْكُرُونَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ- حَتَّى يَكُونَ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ أَذْلَ مِنَ الْأُمَّةِ- وَ يَطْهَرُ قُرَاؤُهُمْ وَ عِبَادَتُهُمْ فِيمَا بَيْنَهُمُ التَّلَاوُمُ، فَأَوْلَيْكَ يَدْعُونَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ الْأَرْجَاسَ وَ الْأَنْجَاسَ، قَالَ سَلْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، يَا سَلْمَانُ! فَعِنْدَهَا لَا يَحْضُ الْعَنِي عَلَى الْفَقِيرِ- حَتَّى إِنَّ السَّائِلَ يَسْأَلُ فِيمَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ- لَا يَصِيبُ أَحَدًا يَضَعُ فِي كَفِّهِ شَيْئًا قَالَ سَلْمَانُ: وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا سَلْمَانُ! عِنْدَهَا يَتَكَلَّمُ الرَّوَيْبِضَةُ، فَقَالَ: وَ مَا الرَّوَيْبِضَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يَتَكَلَّمُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَتَكَلَّمُ- فَلَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَخُورَ الْأَرْضُ خَوْرَةً- فَلَا يَظُنُّ كُلُّ قَوْمٍ إِلَّا أَنَّهَا حَارَتْ فِي نَاحِيَّتِهِمْ فَيَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللهُ ثُمَّ يَنْكُتُونَ فِي مَكْتَبِهِمْ- فَتُلْقَى لَهُمُ الْأَرْضُ أَفْلَادًا كَبِدَهَا ذَهَبًا وَ فِضَّةً- ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَسَاطِينِ- فَقَالَ مِثْلَ هَذَا فَيَوْمَعِذُ لَا يَنْفَعُ ذَهَبٌ وَ لَا فِضَّةٌ، فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾.

ناراحتی حضرت علی علیه‌السلام از دست مردم

خدایا! دل‌هایشان را آب کن، مثل حل شدن نمک در آب

حضرت علی علیه‌السلام، تنها به مدت پنج سال، و آن هم به اصرار شدید مردم، در مقام حاکم بر مردم قرار گرفتند. اما جامعه به گونه‌ای رفتار کردند که نتیجه آن، اظهار ناراحتی شدید و نارضایتی حضرت علی علیه‌السلام از مردمی شد که قرار بود مطیع و یاریگر ایشان باشند.

آری! به دلیل سستی گماشتگان آن حضرت در اطاعت از ایشان و تن در دادن آنها به تطمیع‌های معاویه، سرزمین‌های اسلامی به تدریج توسط سپاهیان معاویه فتح شد و بسیاری از دوستان و یاوران حضرت علی علیه‌السلام به شهادت رسیدند.

و از بدترین اتفاقات و سرپیچی‌ها از فرمان امام علی علیه‌السلام، ماجرای حکمیت در جنگ صفین بود. سپاهیان حضرت علی علیه‌السلام، فریب نیرنگ معاویه را خوردند و از آن حضرت قبول حکمیت را درخواست کردند. و هر چه حضرت علی علیه‌السلام آنان را آگاه فرمود و هشدار داد، قبول نکردند و بر خواسته خود پافشاری کردند و امام را مجبور به پذیرش کاری کردند که از آن بیزار بود. در نهایت هم که متوجه فریب خوردن خود شدند، به جای آنکه اظهار ندامت و عذرخواهی کنند، حضرت را متهم کردند که شما نباید حکمیت را می‌پذیرفتید! و صف خوارج را ایجاد کردند.

در مقابل چنین نامردانی، حضرت علی علیه‌السلام به شدت تمام از ایشان اظهار ناراحتی و برائت کردند که در خطبه ۲۵ نهج‌البلاغه آمده است. حضرت در فرمایش خود ایشان را نفرین فرمودند و از خدا خواستند دل‌هایشان را مانند ذوب شدن نمک در آن، ذوب کند.

در حدیث زیر که در کتاب دو جلدی «الغارات» نوشته «ابراهیم ابن محمد ثقفی» (متوفی ۲۸۳ ه.ق) آمده است، فرمایش غم‌انگیز و پردرد امام علی علیه‌السلام را با هم می‌خوانیم. به این امید که خداوند متعال ما را از یاوران امام زمان علیه‌السلام قرار دهد و نه ما و نه هیچ یک از عزیزان و دوستانمان، مشمول این خطاب نباشیم.

(الغارات، ج ۲، ص ۳۱۷)

ابوصالح حنفی می گوید: علی (علیه السلام) را دیدم که برای مردم سخن می راند، در حالی که قرآن را بر سرش نهاده بود. و من خود می دیدم که ورق قرآن روی سر آن حضرت ساییده می شد. پس علی (علیه السلام) می فرمود :

«بار خدایا! اینان مرا از آنچه در این کتاب است منع کردند . پس تو مرا آنچه در این کتاب است عطا کن. بار خدایا! من اینان را ناخوش می دارم و اینان مرا، من از اینان ملول شده ام و اینان از من. و اینان مرا به اعمالی وا داشتند که بر خلاف خُلق و طبیعت من است و اخلاقی است که از من شناخته شده نیست. بار خدایا! پس مرا یارانی بهتر از اینان ارزانی دار و آنان را فرمانروایی بدتر از من! بار خدایا! **دَهِائِشان را آب کن، آن سان که نمک در آب حل می شود**»^۱.

^۱ (الغارات، ج ۲، ص ۳۱۷) عَنْ أَبِي صَالِحِ الْخَنَفِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ وَ قَدْ وَضَعَ الْمُصْحَفَ عَلَى رَأْسِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْوَرَقَ يَتَقَعَّقُ عَلَى رَأْسِهِ قَالَ: فَقَالَ: «اللَّهُمَّ قَدْ مَنَعُونِي مَا فِيهِ فَأَعْطِنِي مَا فِيهِ اللَّهُمَّ قَدْ أَبْغَضْتُهُمْ وَ أَبْغَضُونِي وَ مَلَّيْتُهُمْ وَ مَلَّوْنِي وَ حَمَلُونِي عَلَى غَيْرِ خُلُقِي وَ طَبِيعَتِي وَ أَخْلَاقِي لَمْ تَكُنْ تُعْرِفُ لِي اللَّهُمَّ فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّْي اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يَمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»

آثار خندیدن زیاد (و بیجا)

مردن دل و محو شدن دین، مثل حل شدن نمک در آب

انسان به طور فطری از غم گریزان و متمایل به شادی است. شادی و نشاط، نه تنها بر روح انسان، بلکه بر جسم او نیز تأثیر می‌گذارد. شادمانی، قلب‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند و ترس، نگرانی، ناکامی و بدگمانی را بی‌اثر می‌کند. دین اسلام هم که صلاح دنیا و آخرت آدمی را می‌خواهد، شادی‌های مناسب و حلال را تأیید می‌کند و پیروانش را از افسردگی و بی‌حالی برحذر می‌دارد.

در دنیای امروز، ظهور انواع فناوری‌های جدید، موجب آسان شدن کارها شده، اما از طرف دیگر، انواع اضطراب‌ها و استرس‌ها را هم ایجاد کرده است. به طوری که شادی واقعی، آرزوی همگاری شده است! از این رو همیشه شاهد توصیه‌ها و تبلیغاتی هستیم که مردم را به شاد بودن و خندیدن تشویق می‌کند. انواع شوهای خنده، استنداپ کمدی‌ها، فیلم‌ها و برنامه‌های طنز و ... هدفشان پر کردن خلأ شادی در دنیای امروز است.

اما آیا خندیدن، به هر دلیلی و تا هر حد و مرزی، صحیح و مورد پذیرش است؟! باز هم، همه انسان‌ها فارغ از هر دین و مسلکی، از روی فطرت و عقل خود در می‌یابند که خنده هم مثل همه چیز، شؤون و حدودی دارد که افراط و زیاده‌روی در آن، پسندیده نیست.

در اینجا مناسب است به روایتی از امام صادق علیه‌السلام در کتاب «کافی» اشاره کنیم که در آن، اثر خنده زیاد بر اعتقادات دینی، به اثری که آب بر نمک دارد تشبیه شده است:

(کافی، ج ۲، ص ۶۶۴)

علی ابن ابراهیم، از روایانش از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

«زیاد خندیدن، دل را می‌میراند. و فرمود: زیاد خندیدن، دین (و اعتقادات) را محو می‌کند، مثل آب که نمک را محو می‌کند»^۱.

^۱ (کافی، ج ۲، ص ۶۶۴) عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ حَرْبِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَثْرَةُ الضَّحِكِ تُمِيتُ الْقَلْبَ وَ قَالَ كَثْرَةُ الضَّحِكِ تُمِيتُ الدِّينَ كَمَا يُمِيتُ الْمَاءُ الْمِلْحَ.

آثار بدی و حسادت در حق برادر مؤمن

محو شدن ایمان در دل، مثل محو شدن نمک در آب

روایت‌های اهل بیت علیهم السلام همواره حاوی فرمایش‌های حکیمانه هستند، اما در برخی از روایتها، مجموعه بزرگی از سفارش‌ها و تذکرات گهربار به راوی فرمایش شده است. یکی از این دست روایت‌های اهل بیت علیهم السلام، روایتی است از امام صادق علیه السلام خطاب به فردی به نام عبدالله ابن جندب است که از راویان پارسا و مورد اطمینان در سده دوم هجری است. در این روایت، امام صادق علیه السلام تذکرات متعددی را در باب زندگی و روابط اجتماعی با برادران مؤمن و آسیب شناسی این روابط بیان می‌فرماید که با این جمله شروع می‌شود: «ای عبد الله! شیطان دام‌های خود را در دنیا گسترده و هدف او اولیاء و دوستان ما هستند».

این روایت در کتاب شریف «تحف العقول» نوشته «ابن شعبه حرانی» از علما و محدثین بزرگ شیعه در قرن چهارم و استاد شیخ مفید آمده است. خواندن تمام این روایت برای همه انسان‌ها لازم و پرسود است. اما در اینجا به جهت اختصار، تنها به بخشی از این روایت اشاره می‌شود که در آن، حضرت امام صادق علیه السلام، محو شدن ایمان انسان در اثر سوء رفتار با برادر مؤمنش را به محو شدن نمک در آب تشبیه می‌فرماید:

(تحف العقول، ص ۳۰۲)

«... ای پسر جندب! هر کس برای چیزی غیر از نجات خود (از آتش جهنم) افسرده شود، امور مهم در نظرش بی‌اهمیت جلوه کرده و در برابر سودی ناچیز، از خدایش دوری گزیده است. هر که با برادر خود فریب‌کاری کند و او را تحقیر نماید و با او دشمنی کند، خداوند جایگاهش را جهنم قرار می‌دهد، و هر که نسبت به مؤمنی حسد ورزد، ایمان در دلش محو می‌شود، چنانچه نمک در آب حل می‌گردد...»^۱.

^۱ (تحف العقول، ص ۳۰۲) ... یا ابن جندب من أصبح مهموماً لسوی فکاک رقبته فقد هون عليه الجليل و رغب من ربه في الرجح الحقیير و من غش أخاه و ناوأه جعل الله النار مأواه و من حسد مؤمناً انماث الإيمان في قلبه كما ينماث الملح في الماء ...

غربال شدن شیعه در دوران غیبت امام زمان علیه‌السلام

از شیعیان واقعی باقی نمی‌ماند، مگر به اندازه نمک در غذا

همه ما که در دوران غیبت امام زمان علیه‌السلام قرار داریم، این امید را داریم که از یاوران آن حضرت باشیم. اما این در کنار این بال، یعنی امید و رجاء، یک بال دیگر هم به نام خوف و بیم باید باشد تا بتوان پرواز کرد.

آری! اگر تصور کنیم که همیشه و بی دردسر، ایمان و اعتقاداتمان مصون از خطرهای فتنه‌ها خواهد بود، سخت در اشتباهیم. بلکه دوران غیبت، دورانی پر از فتنه‌ها و گرفتاری‌ها است که عده زیادی از مؤمنین را به تلاطم می‌اندازد و خدایی ناکرده، ایمان و اعتقاداتشان دچار خلل و فساد می‌شود.

اهل بیت علیهم‌السلام در روایات متعددی شیعیان خود را از فتنه‌ها و گرفتاری‌های دوران غیبت آگاه کرده و هشدارها و تذکراتی را در این زمینه فرموده‌اند. یکی از این روایات، روایتی از حضرت علی علیه‌السلام خطاب به «اصبغ ابن نباته» است که عالم بزرگ «محمد ابن ابراهیم نعمانی» (متوفی ۳۶۰ ه.ق) در کتاب «غیبت نعمانی» آورده است. این کتاب در سال‌های نخستین غیبت کبری نوشته شده است. نویسنده، در مورد علت نوشتن این کتاب، مطلبی دارد که خواندن آن خالی از لطف نیست. او می‌گوید:

«من، در جامعه می‌دیدم شیعیان و علاقه‌مندان به محمد و آل محمد علیهم‌السلام، به گروه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند و نسبت به امام زمان و ولی امر و حجت پروردگار خود سرگردان گشته‌اند. پس از بررسی، دلیل آن را غیبت آن حضرت یافتم، چنان‌که رسول خدا و حضرت علی و ائمه معصومین نیز به آن اشاره نموده‌اند، لذا به یاری خداوند بر آن شدم تا روایاتی که مشایخ بزرگ روایی، از امیرالمؤمنین و ائمه معصومین، درباره غیبت امام عصر عجل الله فرجه روایت کرده‌اند، جمع‌آوری نمایم.»

پس از این مقدمه به سراغ حدیث مورد اشاره می‌رویم. در این حدیث حضرت علی علیه‌السلام، کم بودن باقی‌ماندگان از مؤمنین در فتنه‌های آخرالزمان را به نمکی که در غذا می‌ریزند تشبیه فرموده‌اند. این حدیث را با هم می‌بینیم :

(الغیبه - للنعمانی، ص ۲۰۹)

اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«شما شیعیان، در بین مردم) مانند زنبور عسل در میان پرندگان باشید. پرنده‌ای نیست مگر اینکه زنبور عسل را ضعیف می‌شمارد! در حالی که اگر می‌دانستند که در درونش آن چه برکتی نهفته است، هرگز با او چنان رفتاری نمی‌کردند.

با مردم، بل‌زبان‌ها و بدن‌های خویش اختلاط داشته باشید (حشر و نشر کنید)، ولی با دل‌هایتان و در اعمال‌تان از آنان جدایی‌گزینید.

قسم به آنکه جان من در دست اوست، آنچه را دوست می‌دارید (وعده الهی در ظهور دولت حق) نخواهید دید، تا اینکه بعضی از شما در روی دیگری آب دهان اندازد (با هم به مخالفت برخیزید) و عده‌ای از شما عده‌ی دیگر را دروغگو بنامد، و تا آنجا که از شما - و یا شاید فرموده باشد از شیعیان من - باقی نماند مگر عده‌ی قلیلی، به اندازه سرمه در چشم و نمک در غذا!

اکنون برای شما مثالی می‌زنم و آن مثل، مردی است که غذایی (گندمی) دارد، پس آن را پاک و تمیز نموده و آن را در خانه‌ای رها کرده باشد تا مدتی که خدا بخواهد. سپس به گندم خود باز گردد در حالی که در آن حشره افتاده است. پس گندم‌های خراب را بیرون آورده پاک نماید، و سپس (باقیمانده) آن را سر جایش بگذارد و این کار آنقدر تکرار شود تا اینکه از آن گندم، مقداری گندم خالص باقی بماند، که حشره نمی‌تواند آسیبی به آن برساند. و شما نیز همین گونه مورد جداسازی قرار می‌گیرید تا اینکه از شما باقی نماند مگر گروهی که فتنه‌ها (طول دوران غیبت و گرفتاری‌های آن زمان) به آل‌هن زیانی نمی‌رساند»^۱.

^۱ (الغیبه - للنعمانی، ص ۲۰۹) أَخْبَرَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ بْنِ أَبِي هِرَاسَةَ الْبَاهِلِي قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهْأَوْنَدِي قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ صَبَّاحِ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيْرَةَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كُونُوا كَالنَّحْلِ فِي الطَّيْرِ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا وَهُوَ يَسْتَضِعُّهَا وَ لَوْ عَلِمَتِ الطَّيْرُ مَا فِي أَجْوَاهِهَا مِنَ الْبَرَكَةِ لَمْ تَفْعَلْ بِهَا ذَلِكَ خَالِطُوا النَّاسَ بِالسِّنِّيَةِ وَ أُنْدَانِكُمْ وَ زَابِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يَنْفُلَ بَعْضُكُمْ فِي وَجْهِ بَعْضٍ وَ حَتَّى يَسْمَى بَعْضُكُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَوْ قَالَ مِنْ شِيعَتِي إِلَّا كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَ الْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ وَ سَأَضْرِبُ لَكُمْ مَثَلًا وَ هُوَ مَثَلُ رَجُلٍ كَانَ لَهُ طَعَامٌ فَتَقَاهُ وَ طَيَّبَهُ ثُمَّ أَدْخَلَهُ بَيْتًا وَ تَرَكَ فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ أَصَابَهُ السُّوسُ فَأَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ طَيَّبَهُ ثُمَّ أَعَادَهُ إِلَى الْبَيْتِ فَتَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ أَصَابَتْهُ طَائِفَةٌ مِنَ السُّوسِ فَأَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ طَيَّبَهُ وَ أَعَادَهُ وَ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَقِيَتْ مِنْهُ رِزْمَةٌ كَرِزْمَةِ الْأَنْدَرِ لَا يَضُرُّهُ السُّوسُ شَيْئًا وَ كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُمَيِّزُونَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتْنَةُ شَيْئًا.

جوان بودن یاران حضرت قائم علیه السلام

یاران مسن در بین یاران جوان، به اندازه نمک‌اند در غذا

این ضرب‌المثل را همه شنیده‌ایم که می‌گویند: «آرزو بر جوانان عیب نیست!» البته جوانان هم آرزوهای زیادی دارند. اما خوشا به حال آن جوانانی که آرزوی‌شان یاری کردن امام زمانشان باشد. و چه آرزویی زیباتر و بالاتر از این! به خصوص، اگر بدانیم که این آرزو، به فرمایش حضرت علی علیه‌السلام برآورده شده است. این فرمایش، در کتاب شریف «غیبت طوسی» نوشته عالم جلیل القدر، «شیخ طوسی» علیه‌الرحمه (متوفی ۴۶۰ ه.ق) آورده شده است. شیخ طوسی، در نگارش این اثر ارزش‌مند و گران‌بها، شیوه‌هایی نو و ابتکاری به کار گرفته و به تمام جوانب غیبت امام زمان اشاره نموده و با استدلال به قرآن و روایات پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام و حکم عقل، به پاسخ‌گویی شبهات و اشکالات مخالفین پرداخته است. و اما در روایتی که یاد کردیم، حضرت علی علیه‌السلام، اصحاب امام زمان علیه‌السلام را از جوانان بر شمرده و تعداد پیران در سپاه حضرت مهدی علیه‌السلام را به نمک در غذا (از نظر کم بودن) تشبیه فرموده است. به این امید که ما و جوانان پاک و مؤمن، همگی توفیق یاری آن حضرت را داشته باشیم، این روایت تأثیرگذار را با هم می‌بینیم.

(الغیبه - للطوسی، ص ۴۷۶)

از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده که فرمودند: « یاران حضرت قائم علیه‌السلام (در زمان قیام حضرت) همگی جوان هستند و سالخورده در میان آنان بسیار اندک است، مانند سرمه چشم و یا نمک در طعام، و کم‌ترین چیز در غذا، نمک است»^۱.

^۱ (الغیبه - للطوسی، ص ۴۷۶) عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ طَبَّيَانَ عَنْ حَكِيمِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ شَبَابٌ لَا كَهُولَ فِيهِمْ إِلَّا مِثْلَ كَحْلِ الْعَيْنِ وَالْمِلْحِ فِي الرَّادِ وَ أَقَلُّ الرَّادِ الْمِلْحُ.

آثار صدقه دادن در روز و شب

صدقه روز، لغزش‌ها را محو می‌کند، همانطور که آب نمک را

کیست که بتواند ادعا کند که همیشه اعمالش مورد رضایت خدا بوده و هیچگاه با کارهایش، خود را در معرض خشم و نارضایتی خدای متعال قرار نداده است؟!

البته هستند کسانی که می‌گویند: «خدا کریم است! و همه چیز را می‌بخشد!» و با این تعبیر، گمان می‌کنند که خدای متعال اصلاً از آنها غضبناک نخواهد بود. به همین دلیل بدون هیچ نگرانی و غصه‌ای، به خود اجازه انجام دادن گناه و لغزش (یعنی نافرمانی خدا، ولو در مسائل شخصی) را می‌دهند.

این در حالی است که اگر به همین فرد بگوییم که «خدا، آن کسی را که تو را اذیت کرد، را هم می‌بخشد!»، برایش خوشایند نیست و معترض می‌شود. وانگهی! خدای متعال در آیه ۸۰ سوره بقره، خطاب به کسانی که می‌گویند: «ما فقط چند روز در آتش خواهیم بود (و خدا بیشتر از این ما را عذاب نمی‌کند)»، می‌فرماید: «بگو آیا نزد خدا عهدی دارید که (خدا متعهد باشد و) تا خدا خلف وعده نکند؟! یا بر خدا چیزی می‌گویید که (از آن) بی‌اطلاعید؟»^۱.

اکنون که دانسته شد همه ما، به جز معصومین علیهم‌السلام، در معرض خطا و لغزش و خشم خدای متعال هستیم، باید به دنبال چاره باشیم تا بخشش و گذشت خدای متعال نصیب ما شود. یکی از این راه‌های چاره‌راه، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در کتاب «امالی صدوق» (متوفی ۳۸۱ ه.ق) می‌یابیم. «شیخ صدوق» از بزرگ‌ترین شخصیت‌های اسلام و تشیع و درخشان‌ترین چهره‌های علم و فضیلت است. او که نزدیک به عصر ائمه علیهم‌السلام می‌زیست، با جمع‌آوری روایات اهل بیت علیهم‌السلام و تالیف کتاب‌های نفیس و با ارزش، خدمات ارزنده‌ای به تشیع کرد.

کتاب امالی شیخ صدوق، از جلسه‌های متعددی که شیخ به طور هفتگی در روزهای سه شنبه و جمعه از ۱۸ رجب سال ۳۶۷ هجری تا روز ۱۱ شعبان سال ۳۶۸ هجری، در مشهد مقدس «املاء» فرموده و شاگردان ایشان نوشته‌اند، تشکیل شده است.

در حدیث مورد نظر ما از این کتاب، امام صادق علیه‌السلام، می‌فرماید: «صدقه دادن در روز موجب محو شدن لغزش‌ها است، مانند آب که نمک را محو می‌کند». این روایت را با هم می‌خوانیم:

^۱ ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره، ۸۰)

(امالی شیخ صدوق، ص ۳۶۷)

شیخ صدوق از روایانش نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند :

«صدقه دادن در روز، خطا را محو می کند، همان گونه که آب، نمک را محو می کند. و صدقه دادن در شب، خشم خداوند را فرو می نشاند»^۱.

^۱ (امالی شیخ صدوق، ص ۳۶۷) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ خَالِدٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ صَدَقَةَ النَّهَارِ تَمِيثُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يَمِيثُ الْمَاءُ الْمِلْحَ وَإِنَّ صَدَقَةَ اللَّيْلِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ جَلَّ جَلَّالُهُ.

ناچیز بودن تعداد یاوران حضرت علی علیه‌السلام در ماجرای سقیفه

شما (یاوران من) بسیار اندکید، مانند نمک در غذا

یکی از ناراحت‌کننده‌ترین اتفاقاتی که در طول تاریخ بشر رخ داده است (و بلکه ناراحت‌کننده‌ترین آنها)، ماجرای حوادث پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و کشمکش‌های سیاسی بر سر خلافت ایشان بود که منجر به زیر پا گذاشتن دستور ایشان به مسلمانان در روز غدیر خم، یعنی پذیرش ولایت حضرت علی علیه‌السلام به عنوان جانشین ایشان گردید.

آری! شاید امروز این سؤال به ذهن‌خاطر کند که چرا حضرت علی علیه‌السلام در آن وقایع، سکوت را بر اعتراض و مقابله با اهل سقیفه ترجیح دادند و قیام نکردند؟ برای دانستن پاسخ چنین سؤال، باید از وقایع آن برهه سیاه از تاریخ مطلع شد و شرایط را سنجید.

به این منظور، به روایتی مراجعه می‌کنیم که در آن، عده‌ای از شیعیان حضرت علی علیه‌السلام در حوادث سقیفه، که ۱۲ نفر بوده‌اند، با قصد قیام به آن حضرت مراجعه و کسب تکلیف می‌کنند و علت سکوت آن حضرت را جویا می‌شوند. و آن حضرت با ذکر دلائلی آنان را مجاب ساخته و امر به سکوت می‌نمایند. از جمله آن دلائل اینکه می‌فرمایند تعداد شما طرفداران من بسیار در مقابل مخالفان بسیار اندک است و همه شما را می‌کشند. آن حضرت، این تعداد کم را به سرمه چشم و نمک در غذا تشبیه می‌فرمایند. و دیگر اینکه می‌فرمایند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، ایشان را به این حوادث خبر داده و امر به صبر فرموده‌اند تا آنکه امر خدا نازل شود.

این روایت، در کتاب دیگری از «شیخ صدوق» (متوفی ۳۸۱ ه.ق) رحمه الله به نام «خصال» آمده است. این کتاب دو جلدی، در نوع و سبک خود بی‌نظیر است و اولین کتابی است که در آن، مؤلف به شکلی زیبا، روایات را بر حسب اعداد دسته‌بندی نموده است. شیخ صدوق درباره انگیزه نگارش این کتاب می‌گوید: «با تحقیق در تألیفات مشایخ و علمای بزرگ گذشته دریافتم که آنان در بخش‌های مختلف علوم، کتاب‌هایی نگاشته‌اند؛ اما درباره رابطه میان اعداد و صفات پسندیده و ناپسند چیزی نگاشته نشده است. با توجه به فایده فراوان این موضوع برای جوینده علم، بر آن شدم تا برای تقرب به درگاه الهی دست به نگارش چنین کتابی بزنم تا به پادشاه الهی و خوشبختی و رحمت خداوند متعال نایل گردم و از درگاه ایزد منان خواهانم تا امیدم را ناامید نگرداند. چرا که او بر هر کاری تواناست.»

آری! دعای آن عالم فقید مستجاب شد و کتاب خصال، به دلیل همین ویژگی جذاب خود، از کتاب‌های بسیار پر مراجعه و مورد توجه علاقمندان به علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است.^۱

حال، با دعای خیر برای تمامی شیعیان و محبین حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در طول تاریخ، به بیان روایت مد نظر می‌پردازیم :

(خصال، ج ۲، ص ۴۶۱)

شیخ صدوق از روایانش از زید بن وهب نقل می‌کند که گفت : «کسانی که نشستند ابوبکر در مقام خلافت و پیشی گرفتن او بر علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) را انکار کردند، دوازده نفر از مهاجران و انصار بودند. از مهاجران، خالد بن سعید بن العاص، مقداد بن اسود، ابی بن کعب، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عبد الله بن مسعود و بریده‌الاسلمی بودند و از انصار، خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین)، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن تیهان بودند و افرادی جز آنها. چون ابوبکر به منبر رفت، اینان با خود در موضوع او مشورت کردند. بعضی از آنها گفتند: بهتر است برویم و او را از منبر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پایین بیاوریم. دیگران گفتند: اگر چنین کنید خود را به کشتن انداخته‌اید و خداوند فرموده است: «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید». بلکه بیایید نزد علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) برویم تا با او مشورت کنیم و از فرمان او اطلاع حاصل کنیم.

آنها نزد علی (علیه‌السلام) رفتند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! خود را فرود آوردی و حقی را که تو به آن شایسته‌تر بودی رها ساختی، و ما اراده کرده‌ایم که آن مرد را از منبر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پایین بیاوریم. زیرا که حق، حق توست و تو به این امر، از او شایسته‌تری. ولی ناخوش داشتیم که بدون مشورت تو او را پایین بکشیم.

علی (علیه‌السلام) به آنان فرمود: «اگر چنین کنید، برای آنها جز دشمن محسوب نخواهید شد، در حالیکه شما (در برابر آنها) نیستید مگر مانند سرمه چشم یا نمک غذا (یعنی تعداد شما در برابر آنها اندک است). و امت که سخن پیامبر را رها کرده و به خدا دروغ بسته است، بر این کار اتفاق کرده‌اند. و من با اهل‌بیت در این باره مشورت کرده‌ام و آنها جز سکوت نخواسته‌اند؛ به خاطر آنچه

^۱ نویسنده این مجموعه کوچک نیز از درگاه خدای متعال تقاضا دارد که به این نوشته، برکت و نمک معنوی عنایت فرماید تا بیشتر مورد استفاده قرار گیرد و او را مشمول عفو و رحمت خود فرموده و به او و خاندانش، توفیق ارادت ورزی به اولیاء معصومش علیهم‌السلام در تمام طول عمر عنایت فرماید، ان شاء الله.

می‌دانند از کینه‌ای که در سینه‌های این قوم است و دشمنی‌ای که با خدا و اهل بیت پیامبرش دارند. و احنان خون‌های جاهلیت را مطالبه می‌کنند.

به خدا سوگند اگر چنین کنید، آنان شمشیرهای خود را عریان می‌کنند و آماده جنگ می‌شوند، همان گونه که این کار را کردند تا جایی که مرا مقهور و مغلوب ساختند و اعتراف مرا خواستند و به من گفتند: بیعت کن و گرنه تو را می‌کشیم. و من چاره‌ای نیافتم جز اینکه این قوم را از خودم دفع کنم. و این بدان جهت بود که سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به یاد آوردم که فرمود: یا علی! این قوم امر تو را شکستند و بدون تو در آن استبداد کردند و درباره تو مرا نافرمانی کردند. پس بر تو باد صبر، تا آنکه امر خدا فرود آید...»^۱.

^۱ (خصال، ج ۲، ص ۴۶۱) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي النَّهَيْكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ خَلْفُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: كَانَ الَّذِينَ أَنْكَرُوا عَلَى أَبِي بَكْرٍ جُلُوسَهُ فِي الْخِلَافَةِ وَ تَقَدَّمَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَ كَانَ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبِي بَكْرٍ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَ بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ وَ كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ خَزِيمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ سَهْلُ بْنُ حَنيفٍ وَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيْهَانِ وَ غَيْرُهُمْ فَلَمَّا صَعِدَ الْمِنْبَرَ تَشَاوَرُوا بَيْنَهُمْ فِي أَمْرِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ هَلَّا نَأْتِيهِ فَنَنْزِلُهُ عَنْ مَنبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَالَ آخَرُونَ إِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَعْنَتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ وَ لَكِنْ امْضُوا بِنَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَسْتَشِيرُهُ وَ نَسْتَطِيعُ أَمْرَهُ فَأَتَوْا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ضَيَعْتَ نَفْسَكَ وَ تَرَكْتَ حَقًّا أَنْتَ أَوْلَى بِهِ وَ قَدْ أَرَدْنَا أَنْ نَأْتِيَ الرَّجُلَ فَنَنْزِلُهُ عَنْ مَنبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِنْ أَحَقَّ حَقُّكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْهُ فَكِرْهَنَا أَنْ نَنْزِلَهُ مِنْ دُونِ مُشَاوَرَتِكَ فَقَالَ لَهُمْ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ إِلَّا حَرْبًا لَهُمْ وَ لَا كُنْتُمْ إِلَّا كَالْخِطْلِ فِي الْعَيْنِ أَوْ كَالْمِلْحِ فِي الزَّادِ وَ قَدْ اتَّفَقْتَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ النَّارِكَةُ لِقَوْلِ نَبِيِّهَا وَ الْكَادِبَةُ عَلَى رَبِّهَا وَ لَقَدْ شَاوَرْتُ فِي ذَلِكَ أَهْلَ بَيْتِي فَأَبَوْا إِلَّا السَّكُوتَ لِمَا تَعَلَّمُونَ مِنْ وَغْرِ صُدُورِ الْقَوْمِ وَ بَعْضِهِمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ إِنَّهُمْ يَطَالِبُونَ بِشَارَاتِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ اللَّهُ لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ لَشَهَرُوا سِيوفَهُمْ مُسْتَعِدِّينَ لِلْحَرْبِ وَ الْقِتَالِ كَمَا فَعَلُوا ذَلِكَ حَتَّى قَهَرُونِي وَ غَلَبُونِي عَلَى نَفْسِي وَ لَبَّيْتَنِي وَ قَالُوا لِي يَا عَلِيُّ وَ إِيَّا قَتَلْنَاكَ فَلَمْ أَجِدْ حِيلَةً إِلَّا أَنْ أَدْفَعُ الْقَوْمَ عَنْ نَفْسِي وَ ذَاكَ أَنِّي ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا عَلِيُّ إِنْ الْقَوْمُ نَقَضُوا أَمْرَكَ وَ اسْتَبَدُّوا بِهَا دُونَكَ وَ عَصَوْنِي فَيَكُ فَعْلَيْكَ بِالصَّبْرِ حَتَّى يَنْزِلَ الْأَمْرُ ...

جایی که دعای کم هم کافیست

برای کار نیک، دعای کم هم کافی است، مثل نمک برای غذا

نصیحت و پند و اندرز، از گرانبهاترین سرمایه‌هایی است که می‌تواند نصیب کسی شود. بعضی از پندها هستند که هزینه به دست آمدن آنها، یک عمر زندگی بوده است! حال اگر چنین پندی به کسی برسد، انگار که یک عمر از افراد دیگری که آن پند را نیافته‌اند، جلو افتاده است.

البته، شرط بهره‌مندی از فایده‌های نصیحت‌ها و پند و اندرزهای خردمندان، این است که انسان آنها را با دل و جان بشنود و در زندگی خود به کار ببرد. و نه آنکه جزء افرادی باشد که حضرت علی علیه‌السلام، در مورد آنها می‌فرماید: «چه فراوان است عبرت‌ها، و چه کم‌اند عبرت‌گیرندگان»!

و اما، نصیحت‌ها هم درجه بندی‌های متفاوتی دارند. یکی از این تفاوت‌ها در این است که نصیحت را چه شخصیتی فرموده است. و چه کسی والاتر و برتر از حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

در کتاب شریف «امالی طوسی» نوشته عالم بزرگ شیعه، شیخ «محمد ابن الحسن طوسی» (متوفی ۴۶۰ ه.ق)، روایتی طولانی از نبی مکرم صلی الله علیه و آله آمده است که در آن، آن حضرت سفارش‌های عظیم و متعددی را به ابوذر غفاری می‌فرماید. در این بیانات، مطالبی در مورد اعتقادات و عبودیت، غنیمت دانستن فرصت‌های عمر، آفت‌های علم بی‌عمل، نماز و رستگاری، دوری از دنیا، محاسبه نفس و آمادگی برای آخرت، فضائل و رذائل قلبی و اخلاقی و ... وجود دارد که مطالعه متن کامل آن را از منابع در دسترس به شما توصیه می‌کنیم.

از این میان، به دو جمله که مرتبط با این نوشتار است اشاره می‌گردد که آن حضرت در آنها مثال نمک را برای دو مطلب استفاده می‌فرماید که در ادامه با آنها آشنا می‌شویم:

(امالی شیخ طوسی، ص ۵۲۵)

شیخ طوسی از روایانش و از ابوالاسود دوئلی (یکی از یاران حضرت علی علیه‌السلام) نقل می‌کند که گفت: به ربه (محل تبعید ابوذر) و نزد ابوذر رفتم. پس ابوذر گفت:

^۱ (نهج البلاغه، ص ۵۲۸، حکمت ۲۹۷) مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَةَ وَ أَلَّ الْإِعْتِبَارِ.

«در اول یک روز در مسجد به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. پس در مسجد کسی دیگر جز پیامبر و علی علیه السلام که در کنار ایشان نشسته بود، ندیدم. پس خلوت مسجد را مغتنم شمردم و عرض کردم: ای رسول خدا، که پدر و مادرم فدایتان باد! مرا وصیت و سفارشی بفرمایید تا خداوند مرا به واسطه آن سود دهد».

آن حضرت فرمود: «بله، و تو را گرامی می‌دارم، ای ابوذر! تو از ما خانواده ای. و تو را سفارشی می‌کنم که اگر آن را خوب فراگیری، در بردارنده تمام راه‌های خیر و خوبی و روش‌های آن است. و اگر آن را حفظ کنی (و پاسداری باشی)، برای تو به منزله دو بال خواهد بود. ای ابوذر! خدا را آنگونه عبادت کن که گویا او را می‌بینی، ...»

... ای ابوذر! بدان که هر چیزی که فاسد شود، پس چاره آن نمک است. ولی اگر خود نمک فاسد شود، پس چاره‌ای ندارد! (شیخ طوسی می‌گوید این مثل برای عالمان بد است) ...

... ای ابوذر! دعای کم هم، برای کار نیک کفایت می‌کند، مانند نمک کم که برای غذا کافیتست.
...»^۱

^۱ (امالی شیخ طوسی، ص ۵۲۵) حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطُّوسِيِّ (رَحِمَهُ اللَّهُ)، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْرَتَائِي الْكَاتِبُ سَنَةَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ فِيهَا مَاتَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ بَسَارٍ، عَنْ وَهَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي ذُبَيْبٍ الْهِنَائِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَرْبٍ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ الدَّؤَلِيِّ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْأَسْوَدِ، قَالَ: قَدِمْتُ الرَّبَذَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي ذَرٍّ جُنْدَبِ بْنِ جُنَادَةَ فَحَدَّثَنِي أَبُو ذَرٍّ، قَالَ: دَخَلْتُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي صَدْرِ نَهَارِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فِي مَسْجِدِهِ، فَلَمْ أَرْ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ عَلِيَّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَى جَانِبِهِ جَالِسًا، فَأَعْتَنَّمْتُ خَلْوَةَ الْمَسْجِدِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَوْصِيَنِي بِوَصِيَّةٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا. فَقَالَ: نَعَمْ وَ أَكْرَمُ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ إِنِّي مُوَصِّيكُ بِوَصِيَّةٍ إِذَا حَفِظْتَهَا فَإِنَّهَا جَامِعَةٌ لِمَطْرُقِ الْخَيْرِ وَ سُبُلِهِ، فَإِنَّكَ إِنِ حَفِظْتَهَا كَانَ لَكَ بِهَا كِفْلَانِ، يَا أَبَا ذَرٍّ، أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، ... يَا أَبَا ذَرٍّ، اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ إِذَا فَسَدَ فَالْمِلْحُ دَوَاؤُهُ، فَإِذَا فَسَدَ الْمِلْحُ فَلَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ - قَالَ الشَّيْخُ: هَذَا الْمَثَلُ لِعُلَمَاءِ السَّوَاءِ - يَا أَبَا ذَرٍّ، يَكْفِي مِنَ الدَّعَاةِ مَعَ الْبِرِّ مَا يَكْفِي الطَّعَامَ مِنَ الْمِلْحِ ...

خوش اخلاقی، محو کننده گناهان

خوش اخلاقی، گناهان را ذوب می کند، مثل آب که نمک را حل می کند

سیره پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم السلام نشان می دهد که خوش اخلاقی، از مهمترین ابعاد زندگی آنها بوده و از مهمترین مسائلی که بعد از ستایش خدای یگانه، مردم را به آن سفارش می کردند، اخلاق نیکو است. اخلاق خوب، موجب جلب محبت دیگران و بهبود روابط انسانی می شود. از این رو، خوش اخلاقی در همه جای دنیا و در هر دین و آیینی پسندیده است.

از طرف دیگر، طبق آیات و روایات، خدای متعال نه تنها خوش اخلاقی را دوست دارد و می ستاید، بلکه از روی لطف، به خاطر آن به بنده پاداش نیز عطا می فرماید. یکی از این روایات در کتاب «جامع الاخبار» نوشته عالم شیعی قرن ششم، «تاج الدین محمد شعیری» آورده شده است. مؤلف جامع الأخبار در مقدمه کتاب مطلب قابل تاملی در مورد علت نوشتن کتاب می گوید. او می گوید:

«من از ۲۰ سالگی تا حال - سن ۵۰ سالگی - همواره شوق آن را داشتم که کتابی جامع از روایات تألیف کنم که شامل زهد و موعظه و ترغیب و ترهیب (بیم دادن) باشد. اما چون دیدم مردم زمانه از این بحثها فراری اند و به کمترین مراتب آن هم نمی رسند، چه رسد به قله های رفیع آن، گاهی مصمم می شدم و گاهی از آن منصرف. تا اینکه زمانی آیه شریفه ﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ را دیدم و در آن تأمل نمودم، و مضمون روایاتی را (دیدم) که هر کس دیگران را دعوت به خیر کند بخاطر دعوتش مأجور است؛ چه دیگران عمل کنند و چه عمل نکنند. لذا نگاه به رغبت مردم نکرده و دست به قلم بردم.»

بعد از ذکر این مطلب، به ذکر روایت مد نظر می پردازیم که در آن، حسن خلق، عامل محو شدن گناهان خوانده شده است؛ مانند آبی که نمک را ذوب و محو می کند :

(جامع الأخبار، ص ۱۰۷)

از حضرت علی علیه السلام و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت فرمودند: «اگر مرد (انسان) بداند که برایش در خلق نیکو چه بهره ای است، هر آینه می دانست که

^۱ «پس یادآوری کن، که همانا یادآوری، به مؤمنین منفعت می رساند» (ذاریات، ۵۵)

او محتاج به خلق نیکو است. به درستی که خلق نیکو گناهان را ذوب می‌کند؛ مثل آب که نمک را ذوب می‌کند»^۱.

^۱ (جامع الأخبار ، ص ۱۰۷) وَ إِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، لَوْ عَلِمَ الرَّجُلُ مَا لَهُ فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ الْمُخْتَجُّ إِلَى خُلُقِ الْحَسَنِ فَإِنَّ خُلُقَ الْحَسَنِ يَذِيبُ الذُّنُوبَ كَمَا يَذِيبُ الْمَاءُ الْمِلْحَ.

هر چه می‌خواهی از من بخواه

حتی (چیزی مثل) نمک غذایت را

هر انسانی در طول عمر خود نیازهای بی شماری دارد و تمایل دارد که نیازهایش را برطرف کند. بعضی از انسانها، برای رفع نیازهایشان حاضرند به هر جایی مراجعه کنند و از هر دوست و غریبه‌ای کمک بگیرند و برایشان مهم نیست که آیا آن کمک کننده صلاحیت و لیاقت «سؤال» و عرض درخواست دارد یا نه. حتی گاهی انسان به جایی می‌رسد که ادعا می‌کند «خودش با تلاش خودش» توانسته نیازهایش را برطرف کند و در این راه، مدیون و وامدار هیچ کسی حتی خدای متعال نیست. یک نمونه از این انسانها، قارون است که داستانش در قرآن کریم نیز آمده است.

اما از آنجا که تمام عالم وجود، مایملک خدای متعال است، هیچ کسی نمی‌تواند به چیزی دست یابد، مگر آنکه از لطف و عطای خدای متعال بهره مند گردد. لذا اگر کسی فکر کند که خودش (بدون کمک و لطف خدا) به چیزی دست پیدا کرده است و یا تصور کند که چیزی را از شخصی، بدون اینکه خدای متعال در آن مالکیتی داشته باشد، خواهد گرفت، سخت در اشتباه خواهد بود.

البته ما این را نیز می‌دانیم که خدای متعال در برآوردن نیازهای ما، اسباب و وسایط (واسطه‌ها) را در عالم قرار داده است؛ مانند پدر و مادر برای رفع نیازهای کودک، و طبیب و دارو برای درمان بیماری، و آب و غذا برای رفع عطش و گرسنگی. اما همه اینها را «به واسطه خدا» و «وسیله‌ای از او» می‌دانیم و هم خواسته خود و هم وسیله دستیابی به آن را از خدای متعال درخواست می‌کنیم. لذا اگر از خدا و یا هر مخلوق دیگری به ما کمک و خیری برسد، ما نهایتاً از «خدای متعال» تشکر می‌کنیم و او را بابت الطاف مستقیم و یا باواسطه‌اش، سپاس می‌گوییم.

بعد از این مقدمه مهم، باید دانست که انسان نیازهای مختلفی دارد. نیاز به مسکن، شغل و درآمد، جایگاه اجتماعی و ... ، از نیازهای اصلی و بزرگ هر کسی است که ممکن است انسان در طلب رفع آنها، حتی سال‌های زیادی از عمر خود را صرف کند. اما گاهی بعضی از نیازهای انسان، آن قدر از نظر او کوچک (و در دسترس او) هستند که انسان نیاز به آنها را فراموش می‌کند. مانند هوایی که نفس می‌کشد، تپش قلبش، قدرت بینایی‌اش و این در حالی است که ما وظیفه داریم حتی در کوچکترین نیازهایمان که اهمیت خاصی برای آنها قائل نیستیم، نیز دست طلب و نیازمان را به سوی خدای متعال دراز کنیم و از او گدایی کنیم و از تکبر و فراموشی الطاف خدا، دور باشیم.

از نمونه این روایات، حدیثی قدسی^۱ است که در کتاب «عُدَّة الداعی و نجاح الساعی» (به معنی آمادگی‌های دعا کننده و راه‌های موفقیت تلاش کننده) نوشته «جمال الدین، ابن فهد حلی» عالم بزرگ شیعه (متوفی ۸۴۱ ه.ق) آورده شده است. این کتاب در موضوع دعا و اهمیت و ترغیب به آن، شرایط دعا کننده و استجاب دعا است. اگر چه ابن فهد در حوزه سیر و سلوک و زهد و تقوا زبانزد است، اما او در علوم فقه و تاریخ و کلام و مانند اینها نیز عالمی بزرگ بوده است. او در مناظره و بحث تبحر و توانایی کامل داشت و در یک مورد، در مناظره‌ای که با حضور حاکم عراق و دانشمندان هم مذهب او تشکیل شده بود تمامی ادله آنان را رد کرده و حقانیت تشیع را به اثبات رساند. حاکم عراق هم که تحت تأثیر براهین محکم ابن فهد قرار گرفته بود مذهب خویش را به تشیع تغییر داد و معتقد به ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله گردید و به نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد پاک و معصومشان خطبه خواند.

این عالم بزرگوار، حدیثی قدسی را در کتاب خود آورده است که در آن به حضرت موسی سفارش شده است تا هر آنچه لازم دارد را از خدای متعال بخواهد، حتی چیز (به ظاهر) ناچیزی مانند نمک غذا را. از این روایت، لاقلاً دو مطلب مهم را می‌توان دریافت. یکی اینکه همواره باید در تمام لحظات زندگی در حال توسل و توکل به خدای متعال بود (و البته با توکل بر او، از اسباب و وسایلی^۲ که خودش برای بندگانش تعیین و مقدر فرموده است بهره برد، (و چه وسیله‌ای بالاتر از حجت‌های الهی و معصومین علیهم السلام است؟!)). و دوم اینکه حتی کوچکترین نعمت‌های الهی (به گمان ما) را نباید کوچک شمرد و هم باید آن را از خدا طلب کرد و هم باید شکر نمود. در زیر این حدیث قدسی را می‌آوریم:

(عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۳۴)

در حدیث قدسی آمده است: «ای موسی! هر چه بدان نیاز داری را از من بخواه، حتی علف گوسفندت و نمک غذایت را»^۳.

^۱ حدیث قدسی حدیثی از اهل بیت علیهم السلام است که در آن سخنی از خدای متعال آمده است. این سخن ممکن است به صورت وحی، الهام، رؤیای صادقه و یابه واسطه فرشته به نبی یا وصی رسیده باشد.

^۲ خدای متعال در آیه ۳۵ سوره مائده می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾، ای کسانی که ایمان آوردید، تقوای خدا پیشه کنید و به سوی او «وسیله» طلب کنید.

^۳ (عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۳۴) ففي الحديث القدسي، يا موسى سألني كلما تخنأج إليه حتى علف شاتيک و ملح عجينيک.

چیزی که شیطان را ذوب می‌کند

شیطان با شنیدن ذکر خدا ذوب می‌شود، مانند نمک در آب

در طول زندگی هر انسانی، تهدیدهای زیادی او را در بر گرفته است. این تهدیدها گاهی مانند بیماری‌ها، سلامتی انسان را هدف قرار می‌دهد، گاهی مانند سارق، مال و اموالش را، گاهی مانند سیل و زلزله و حوادث، جان و دارایی‌هایش را و گاهی مانند دشمنان و بدخواهان، آبرو و حیثیتش را و ... به هر حال هر جا که «دارایی» با ارزشی وجود داشته باشد، تهدید هم وجود دارد.

اما انسان دارایی‌هایی دارد که معمولاً از آنها غافل است. اگر شما از افراد بپرسید که مهمترین دارایی‌های شما چیست، چقدر احتمال می‌دهید که به مواردی مانند ایمان به خدا، اعتقادات، اخلاق و ادب و مواردی از این قبیل اشاره کنند؟ (بد نیست از خودمان هم بپرسیم!)

در واقع دارایی‌های مادی بیشتر در نظر انسان‌ها جلوه می‌کنند تا دارایی‌های معنوی. در حالیکه داشته‌های دنیوی، چه بسا به راحتی از دست بروند و بعد از پایان مدت کوتاه عمر دنیا نیز از ما جدا می‌شوند. اما دارایی‌های معنوی، موجب امنیت و آرامش دل، ارتباط سالم با اطرافیان، و ثواب و توشه برای آخرت ابدی است.

به همین دلیل شیطان که از بزرگترین تهدیدهای انسان است، همواره در کمین اوست تا با گرفتن داشته‌های معنوی‌اش، او را از راه نجات و سعادت دور کند و به ورطه هلاکت بیندازد.

اما خدای متعال نیز ابزارهایی را برای دور کردن شیطان، به انسان‌ها عطا فرموده است. یکی از آنها، ذکر خدا و تسبیح اوست که در روایتی که در جلد سوم کتاب پنج جلدی «البرهان فی تفسیر القرآن» نوشته «سید هاشم بحرانی» (متوفی ۱۱۰۷ ه.ق) به آن اشاره شده است.

این کتاب از تفاسیر روایی (بر اساس روایت‌های معصومین علیهم‌السلام در مورد آیات قرآن) است که نویسنده آن سعی کرده تا از تفسیر به رأی قرآن خودداری کند. او در مورد انگیزه نگارش این تفسیر می‌گوید:

«دیدم که مفسرین و علماء، به آراء دیگرانی غیر از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام رو آورده‌اند، در حالی که باید در فهم اسرار و حقایق قرآن، تا آشکار شدن تأویل و تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام توقف نمود. به همین جهت برای فهم نظرات تفسیری و بیان اهل بیت علیهم‌السلام در تأویل و اسرار کتاب الهی، اقدام به جمع‌آوری روایات تفسیری وارده از ایشان نمودم.»

در روایت مد نظر ما از این تفسیر، رسول خدا صلی الله علیه و اله، شنیدن ذکر و تسبیح خدای متعال را موجب ذوب شدن شیطان فرموده‌اند و آن را به ذوب (و محو) شدن نمک در آب مثال زده‌اند. این حدیث را ملاحظه می‌کنیم :

(البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۵۷)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند : «هنگامی که شیطان ذکر خدای متعال و یا تسبیح او را بشنود، ذوب می‌شود، مانند نمک که در آب ذوب (محو) می‌شود»^۱.

^۱ (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۵۷) قال النبی (صلی الله علیه و آله): إذا سمع إبلیس ذکر الله أو تسبیحه، ذاب كما یذوب الملح فی الماء.

خدا سوء قصد کننده به قم را محو می‌کند، مانند محو شدن نمک در آب

آخرین حدیثی که آورده می‌شود، از کتاب سترگ «بحار الأنوار» عالم بزرگ، «علامه محمد باقر مجلسی» (متوفی ۱۱۱۰ ه.ق) آورده می‌شود. نام کامل این مجموعه ۱۱۰ جلدی، «بحار الأنوار الجامعه لِذُرَّر أخبار الأئمه الأطهار» علیه‌السلام است که معنی آن، «دریاهای نور، مجموعه‌ای از گوهرهای اخبار ائمه اطهار» علیه‌السلام است. این کتاب، دائره‌المعارف بزرگ حدیث و از مهمترین کتاب‌های جامع حدیث شیعی است که نگارش آن بیش از سی سال طول کشیده و علامه مجلسی علیه‌الرحمه در نگارش آن از جمعی از شاگردان و ماموران خود کمک گرفت. او که خود از دانشمندان بزرگ علوم جدید در زمان خود بود، در مقدمه کتاب بحار چنین می‌فرماید :

«من در آغاز جوانی بر دانش‌آموزی در انواع علوم حریص بودم و مدتی از عمر خویش را در استفاده از این دانش‌ها سپری کردم. ولی پس از اندیشه در ثمرات این علوم و تأمل در علم سودمند برای آخرت، دریافتم که زلال علم تنها از سرچشمه وحی و روایات اهل بیت علیه‌السلام به دست می‌آید...»^۱

لذا علامه توجه خویش را معطوف به کلمات گهربار معصومین علیه‌السلام نمود و تمام تلاش خود را در حفظ و تعلیم و تعلم آنها صرف کرد و با این اقدام بی‌نظیر و شناسایی و جمع‌آوری بسیاری از کتاب‌های حدیثی مهجور از سراسر بلاد شیعی و احیای آنها، ده‌ها هزار روایت ارزشمند را از خطر نابودی نجات داد. علامه مجلسی، با دقت و وسواس بسیار به اعتبار و عدم اعتبار منابع خویش و انتخاب روایات توجه داشت. او، در فصل دوم از مقدمه بحار، بحث مفصلی در اعتبار منابع و نسخه‌های کتب ماخذ آورده است. علامه ریزبینی و نکته‌سنجی‌های بسیار زیبایی پیرامون روایات مشکل دارد. «بیان»‌های علامه در ذیل روایات و آیات قرآن بسیار دقیق و زیبا است و کمتر می‌توان در آنها خطا و اشتباهی یافت.

با ذکر این مقدمه در شأن و جایگاه علامه مجلسی علیه‌الرحمه و کتاب بحار الانوار، به معرفی روایت مورد نظر این بخش می‌پردازیم. در این روایت که علامه مجلسی آن را در مجلد ۵۷ کتاب بحار الانوار، و از کتاب «تاریخ قم»^۲ نقل می‌فرماید، به فضیلتی برای شهر قم اشاره می‌شود.

^۱ برگرفته از معرفی کتاب در مجموعه نرم‌افزاری جامع الاحادیث

^۲ کتاب تاریخ قم در قرن چهارم توسط حسن ابن محمد قمی نوشته شده، ولی اصل این کتاب از بین رفته و نقل‌های از آن در کتب دیگر و ترجمه فارسی آن که در اوایل قرن نهم تهیه شده است موجود است.

چنانچه می‌دانیم، هم در قرآن و هم در روایات، برای بعضی از سرزمین‌ها و بلاد شوون خاصی طرح گردیده است. هر چند که می‌بایست بین آنها و اقوالی که افراد غیر معصوم در فضیلت شهرها و زمین‌ها ذکر کرده و یا نسبت داده‌اند تمایز قائل شد. گاهی نیز در برخی از روایات صحیح، فردی از اهالی برخی شهرها نزد معصومین علیهم‌السلام حاضر می‌شدند و آن حضرت، با عباراتی مانند "مرحبا به اهل [نام شهر]" به تمجید از آن شخص خاص می‌پرداختند؛ ولی بعدا این فرمایش به کل اهالی آن شهر و یا کل شهر توسعه داده شده است. نکته مهم این است که این دقت‌ها، از علمای فرزانه‌ای (مانند علامه مجلسی علیه‌الرحمه و دیگر علما) به ما رسیده است.

با این یادآوری‌ها، در روایتی که مد نظر است، از امام صادق علیه‌السلام فضایی برای شهر قم نقل شده که یکی از آنها این است که خدای متعال حاکمان سوء قصد کننده به شهر قم را محو و نابود می‌کند، مانند نمک که در آب محو می‌شود. ذیلا به این روایت توجه می‌کنیم :

(بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷)

سهل ابن زیاد از روایانش از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «بر فراز قم فرشته‌ای بال‌های خود را بر آن افراشته است. هیچ گردنکشی نسبت به قم قصد سوء نمی‌کند مگر آنکه خداوند او را محو می‌نماید چنانکه نمک در آب محو می‌شود». آنگاه امام به عیسی بن عبدالله اشاره کرد و فرمود^۱: «سلام خداوند بر اهل قم باد. خداوند سرزمین‌شان را با باران سیراب کند و بر ایشان برکت‌ها را نازل فرماید و خطاهایشان را مبدل به نیکی کند. آنها اهل رکوع و سجده و قیام و قعودند. آنان فقیهان عالم و اهل فهم‌اند. آنان اهل حدیث شناسی و روایت عبادت نیکو هستند»^۲.

^۱ یادآوری: چنانچه گفته شد، چه بسا منظور حضرت در این قسمت، اشاره به شخص عیسی بن عبدالله و متعلقین او باشد و نه کل اهالی شهر قم.
^۲ (بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷) وَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لَعْلَى قُمَّ مَلَكًا زَفَرَفَ عَلَيْهَا بِجَنَاحِيهِ لَأ يَرِيدُهَا جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا أَذَابَهُ اللَّهُ كَذُوبِ الْمَلْحِ فِي الْمَاءِ ثُمَّ أَشَارَ إِلَى عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ قُمَّ يَسْقِي اللَّهُ بِلَادَهُمُ الْغَيْثَ وَيَنْزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْبَرَكَاتِ وَيَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ هُمْ أَهْلُ رُكُوعٍ وَ سُجُودٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُودٍ هُمْ الْفُقَهَاءُ الْعُلَمَاءُ الْفُهَمَاءُ هُمْ أَهْلُ الدَّرَابَةِ وَ الرَّوَابَةِ وَ حُسْنِ الْعِبَادَةِ.